

در روز نیمه شعبان سعادت نصیبمان شد خدمت پدر، مادر و خواهر شهید سید محمد شریفی برسیم و در فضای گرم پایگاهی که قدمگاه عزیزترین شهیدانمان بود قرار بگیریم.

همان جا که از قبل از انقلاب پایگاه فعالیت های انقلابی شهیدان سرفرازی چون سردار شهید حمید رجبی مقدم، سردار شهید محمود فلاحتی، شهید مهرداد داداشی، شهید علی زارع و ... در کنار شهید سید محمد شریفی بود.

xxx

سید محمد بسیار مهربان، خنده رو، عاشق ...، عجین شده با قرآن، یاور حقیقی امام حسین (ع) و فرزند فاطمه (س) بود.

در زیر چند خاطره عنوان شده در این دیدار را بیان می کنیم:

× شب های الله اکبر که می شد، رادیو به دست از همین جا (خونه) شروع به شعار دادن می کردند و در طول مسیر امام زاده صالح تا میدان انزلی یکی یکی بچه ها رو جمع می کردند. تا میدان که می رسیدند جمعیتشون خیلی زیاد شده بود. برنامه هاشون که تمام می شد برمی گشتند.

«به نقل از خواهر شهید»

× زندان بان سپاه بود. ماه رمضان ها نزدیک اذان که می شد می آمد درب خونه رو می زد. بابا می پرسید کیه؟ جواب می داد: منم، سید محمد.

سحری می خورد و می گفت: با ید برم به زندانی هام برسم.

«به نقل از خواهر شهید»

× به وقت بهش گفتیم: هر دفعه می یان به من می گن پسرمت فلان کس رو گرفته و انداخته زندان. شما نمی گید توی این بحرانی که هست می گیرمتون، می زنن، می کشن، می برن...؟ همین آقایی که الان می گیری و تحویل می دی، بعد می یاد بیرون و ...

دستش رو گرفت به دو طرف سرش و گفت: آقا جان! ما به وظیفه ی خودمون عمل می کنیم، همونطور که به ما گفتن و تو قرآن خوندیدم. حالا اونها هر کاری می خوان انجام بدن. ما به وظیفه ی خودمون عمل می کنیم.

«به نقل از پدر شهید»

× دو روز قبل از اینکه بره ازم خواست حمالمش بدم. من هم قبول کردم. از سر شروع به شستنش کردم. به پاهاش که

رسیدم گفتم:دیگه پاهاتو خودت بشور.

گفت: نه،می خوام همه تنمو تو برام بشوری...

این آخرین حمام و غسلی بود که کرد.

«به نقل از مادر شهید»

× وقتی می رفت با همه مون خوب خدا حافظی کرد. دقیقاً یادم به مامان می گفت: " من دارم می رم اما خیلی دوست دارم که مثل جدم خانم فاطمه زهرا(س) گمنام باشم و قبرم پیدا نشه..."

«به نقل از خواهر شهید»

× بعد از 12 سال خبر دادند که سید محمد آمل دفن شده. پی گیری کردم و مورد تأیید فرمانده وقتشون و یکی از دوستان هم دوره ایش که اهل لشت نشاء بود قرار گرفت.

می گفتند جسدشو که پیدا کردند سر به تن نداشته و کاملاً سوخته بود.³ روز هم منتظر خانواده ش بودند و وقتی خبری نشده به اسم شهید گمنام دفنش کردند.

تصمیم گرفتیم نبش قبر کنم و پیکرشو بیارم انزلی. یک بار منصرفم کردند اما باز طاقت نیاوردیم و عزم رو جزم کردم که این کار را انجام بدم.

رفتیم سر مزارش. روی تکه حلبی که بالایی سرش نصب کرده بودند با رنگ مشکی نوشته شده بود: پاسدار شهید که در جنگل های آمل شهید شد و بعد از شهادت سوزاندند. چند تکه استخوانی برای یاد بود اینجاست.

پنج شنبه، جمعه ای بود و مزارش خیلی شلوغ شده بود. بیشتر هم خانم بودند. وقتی متوجه شدند می خواهیم نبش قبر کنیم خیلی ناراحت شدند و خواستند این کار رو نکنم. می گفتند ما از این شهید خیلی چیزها دیدیم...

خلاصه، بنیاد مرکز هم قبول نکرد و پیکر سید محمد به اسم شهید گمنام همان جا ماندگار شد.

«به نقل از پدر شهید»

آری؛ برای آشنایان سید محمد اینجاست و در جایی قرارگاه هزاران دلداده مادرش زهرا(س).

یاد و خاطرش گرامی